

این مریضه دست منو گرفته، ول نمی کنه!

هشدارهای پلیسی به خانم دکترهای جوان

دکتر هلال همدانی

کند، ولی این طور نبود...

حصار نامنی

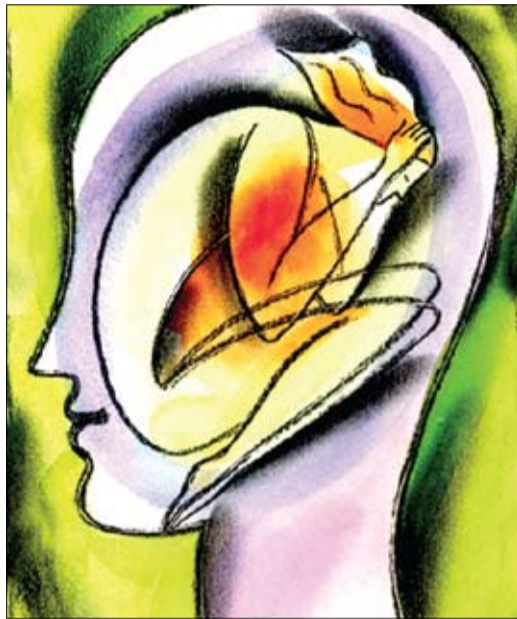
جواب آزمایش را آورده بود. ویدال منفی، کشت مدفوع منفی و احتمال سالمونلوز هم منفی بود. گفت: «خانوم دکتر، ولی من هنوز دل درد دارم، البته تهوعم خیلی خیلی بهتر از قبل شده، ولی کم اشتها هم هستم.» یاد دو روز قبلی اقدام که اسهال و تهوع، چنان بلایی به سرش آورده بود که هیکل به آن گندگی را مجاله کرده بود و حتی نمی توانست روی صندلی کلینیک آرام بنشیند.

نکنه خبر دیگه‌ای باشه

برایش توضیح دادم که: «ببینید آقا، تا وقتی دستگاه گوارش و جهاز هاضمه شما به حالت طبیعی برگردد، ۴ تا ۵ روزی طول می کشه و این درد هم کم کم برطرف میشه.» بعد دوباره به فکر افتادم که یک معاینه از شکمش بکنم، نکند غیر از گاستروانتریت خبر دیگری هم آن تو باشد.

دراز کشید و گفتم پیراهنش را بالا بزند، زانوهایش را تا کند و محل درد را نشانم بدهد. کف دستم را روی قسمت فوقانی شکم، همان جا که می گفت پیچ می زند، گذاشتم و فشار دادم و یک دفعه دیدم که دستش را روی دستم گذاشت، فکر کردم جای دیگرش درد می کند و می خواهد دستم را به محل اصلی درد هدایت

حرکت بعدیش چه خواهد بود. تمام این فکرها به ثانیه‌ای از ذهنم گذشت. چیغ زدن بی فایده بود. هر چه خون سردی و قاطعیت در خودم سراغ داشتم، توی حرف زدن و قیافه‌ام جمع کنم!



کردم و گفتم: «آقا دستمو ول کن.» هیچ به رویش نیاورد و در عوض سرش را بلند کرد و خواست نیم خیز شود. یک لیخند موذی توی صورتش و یک برق نگران کننده توی چشم هایش دیدم. با صدای بلندی که می لرزید، گفت: «فقط کافیه بلند بشی و دستمو ول نکنی تا به جرم بگیرم!»

روزی، روزگاری در خانه بهداشت

لطفا شما هم دقت کنید

دکتر حمیده مرمری

دوروز موند و هر وقت من بخوام برم مرخصی، به جوری برخورد می کنه، انگار ناراحت شده. سوم از اون آقای دکتریه که توی روستایی که من کار می کنم، مطب داره به عنوان پزشک عمومی و امر بهش مشتیبه

خیلی عصبانیم ها... یعنی متنفرم الان. از کی؟ از همه! اول از اون مرتیکه که اوامده داد می زنه، بهم می گه تو وظیفه داری بیای

رفته پیشش، گفته عطسه می کنم، و داشته چهار تا چاهار تا سفتریاکسون یک داده بهش. که چی مثلاً؟ فکر کرده هر کی سفتریاکسون بده، علمش بهتره یا چی؟

من حق دارم عصبانی بشم

بچه چهار ساله سرو و مر و گنده از منم سر حال تر و اون روز ما مانش آورده بایک کیسه دارو، هم سفتریاکسون یک گرمی داشته (عضلاتی)، هم سفازولین (خب من نمی دونم برای چی. کاری هم به این موضوع ندارم)، اما ما توی مرکز مون سفتریاکسون رو فقط داخل سرم می زنیم برای مریض. بخشنامه ایه که اوامده. همراه مریض هم مرتب می گه: «الا و بلا که اینو به بچه من عضلاتی بزنی، الان نمی تونم برم مطب آقای دکتر ساعت ده باز می شه. الان ساعت نه هست و من بعدش بچه مو باید بفرستم.» بهش می گم نمی شه

و تو دلم به این موضوع فکر می کنم که: «خود آقای دکتر که این داروها رو تجویز کردند، چرا ریسک تزریقش متقبل نمی شنند؟» اما چیز خاصی بهش نمی گم و فقط می گم ماطبق بخشنامه خودمون عمل می کنیم و همراه مریض قهر می کنه و می ره که چرا با اینکه این دارو رو متخصص نوشته و از شما بیشتر بلده، شما تزریقش نمی کنین.

فرداش آقای دکتر زنگ می زنه مرکز و با من کار داره با توپ پر که: «شما چرا شانتاز ایجاد می کنین و تزریقات منو انجام نمی دین؟» و... منم که بی زبون (به قول عزیز، فقط خونه ظالم!) بهش می گم:



پایین مریض منو تو حیاط ببینی. منم از همه جا بی خبر. بعدشم می گه: «شنبه میام حساباتو می رسم.» - «حتما بیای یکی تو شنبه اونجا هستی، یکی هم من!» دوم از همکارم توی مرکز که با این و اون رودر وایسی داره، هر کی هر چی بگه قبول می کنه، اما توی ماه قبل فقط ۱۰ روز رفته مرخصی و همین جوری همین جوری هم بعد از ظهر او که باید تا ساعت ۴ بمونه، فقط و بررو تموم کرده، از بس هر کی

«وای نه! من چیزی نگفتم!» خب من حق ندارم عصبانی باشم؟ از اون طرف می رم کار بهداشتی کنم. به بچه ۱۷ ماهه داشتیم که سه ماه بود ورزش روی ده کیلو ثابت موند بود و افزایش رشد نداشت. مادر گرمی اش می فرمودند: «من حوصله ندارم بهش غذای کمکی بدم، فقط شیر می خوره!» کلی با اون سر و کله زدیم. ماه بعد یعنی ماه چهارم ورزش هفتصد گرم اضافه شد.

فعلا حوصله ندارم

حالا نشستم تو اتاق، مامای مرکز میاد می گه: «خانم دکتر، توی روستای ت. یک مورد بارداری داریم. ناخواسته هست، ولی مادر شیرده هست و بچه سوء تغذیه داره و ورزش بالا نمی ره و فقط هم شیر مادر می خوره و غذای دیگه ای نمی خوره.» فوری می فهمم که همین دختره... هست و تا میاد تو، چشمم هم به جمالش روشن می شه. بهش می گم: «روش جلوگیری از بارداریت چی بود؟» می گه: «هیچی، طبیعاً! خونه بهداشت بهم قرص می داد، ولی نمی خوردم!»

- «می گم چرا؟» می گه: «وای خب ما خیلی دقت می کردیم! ما مطمئن بودیم که من بارداری نمی شم. آخه شوهرم خیلی دقت می کرد! الان هم من، هم شوهرم خیلی تعجب کردیم. آخه می دونین مطمئن بودیم که اصلا من بارداری نمی شم. نمی دونم چرا این طوری شد. حالا از بس دقت کرده بودیم، الان شوهرم به من مشکوک شده!» تو دلم می گم: «مرده شور تو و شوهر تو و دقتت رو همگی رو با هم ببر... نه بابا حالا نره، فعلا حوصله مرگ مادر باردار ندارم!...» عصبانیم ها...

بهرین مقاله را انتخاب کنید
کد این مقاله: ۱۴۵۱۹۱
SMS ۲۰۰۰۲۸

بهرین مقاله را انتخاب کنید
کد این مقاله: ۱۴۵۱۹۱
SMS ۲۰۰۰۲۸

سی امین مرحله
قرعه کشی حساب های قرض الحسنه پس انداز

۱۳۸۰
دستگاه فودروی پوتون
GEN 2

۴۷۰
میلیارد ریال جایزه

کمک هزینه تحصیل دانشجویی: **۳۰۸۰** نفر
(هریک به ارزش ۷,۰۰۰,۰۰۰ ریال)
هزینه سفرهای زیارتی و گردشگری: **۲۰۸۰** نفر
(هریک به ارزش ۶,۰۰۰,۰۰۰ ریال)
بن خرید صنایع دستی: **۱۰۸۰** نفر
(هریک به ارزش ۲,۰۰۰,۰۰۰ ریال)
سکه طلا: **۳۰۸۰** نفر

و میلیاردها ریال جوایز نقدی دیگر

هر... ۵۰ ریال در هر روز یک امتیاز

روابط عمومی

واحد ارتباط مردمی
(Call Center)
۰۲۱-۶۴۱۴
www.bmi.ir

فرارسیدن سال نو مبارک

2 in 1

Amlodipine Razak Amostatine

یک تیر ۲ نشان

آموستاتین
+
آملودیپین
آتورواستاتین

درمان همزمان فشار و کلسترول بالای خون
کاهش تعداد دفعات مصرف دارو
افزایش میزان همکاری بیمار در روند درمان

هواشاقی
RAZAK
Razak Laboratories Co.
فهرست لایبراتورهای رازک ۱ سهانی عام ۱
www.razak-labs.com
www.amostatine.com